

تذکر

چنانکه در آغاز جزوه اشعار لبیبی و جزوات دیگر یاد آوری کردم ، از مجموعه اشعار برجای مانده هر يك از سخنسرایان بزرگ زبان پارسی دفتری ترتیب داده ام که بتدریج طبع و توزیع میشود و بر آن سر بودم که این جزوات همینکه بچاپ رسید توزیع و نشر شود و در دسترس خواستاران شعر و ادب قرار گیرد اما چون نشر برخی از جزوات بطور جداگانه بسبب قلت حجم نیکو نمی نمود با صوابدید ناشر محترم ، شش جزوه چاپ شده حاضر یعنی جزوات اشعار لبیبی ، ابو شکور بلخی ، دقیقی ، ابو حنیفه اسکافی ، غضایری رازی و ابوالطیب مصعبی را در مجموعه واحدی گرد آوردم و بر آن نام « گنج باز یافته » نهادم و امیدوارم که توفیق چاپ و انتشار مجلد دوم این کتاب را که در بردارنده اشعار و احوال کسائی و عسجدی و منجیات ترمذی و شهید بلخی و . . . است هرچه زودتر بیابم .

محمد دبیر سیاقی

لیلی

و

اشعار او

گرد آورده :

محمد = دبیر سیاقی

تهران - آذرماه ۱۳۳۲

چاپخانه حیدری

سر آغاز

چند نسخه نفیس از «مجمع الفرس» سروری کاشانی، که از بسیاری جهات بهترین فرهنگ فارسی است که در قرون گذشته برشته تحریر درآمده، از آن تنی چند از دوستان فاضل و دانشمند، دیرزمانی در دست استفاده نگارنده بود و اینجانب علاوه بر بهره اصلی که از این نسخ درخور توجه میبردم بر سر آن بودم که از اشعار گروهی از شاعران شیرین سخن پارسی و قافله سالاران کاروان نظم شکرین دری که همه اشعارشان از گزند حوادث ایمن نمانده و دست تطاول روزگار گرد عدم بر بسیاری از آثارشان پاشیده است، آنچه بشاهد لغات در این کتاب نفیس آمده مجموعه‌یی فراهم آورم و همه را یکجا یا جدا جدا برای استفاده دانش پژوهان صاحب ذوق و شعر شناسان ادب پرور انتشار دهم و ناگفته پیداست که در این میان شاعرانی که مقدار قابل توجهی از اشعارشان برجا و در دسترس ارباب کمالست و هم سرایندگان که پیشقدمان نکته سنج این اندیشه که من پیروی میکنم، از این پیش بگرد آوری اشعارشان پرداخته اند^۱ از این نیت مستثنی بایستی.

اینک نخستین براین نهال فکرت را که با اشعار سید شاعران و خواجه سخن سرایان سیدالشعراء لیبی آغاز شده است تقدیم خوانندگان گرامی میکنم و برای آنکه نفع این کار عام تر افتد و ارزش صرف وقت و بردن رنج خوانندگان عزیز را بیابد از فرهنگهای دیگر و تذکره‌ها و کتب تاریخ و غیره تا آنجا که مقدور بود و کتاب در اختیار داشتم، نه بر حسب استقصای کامل، اشعاری را که بنام وی ضبط کرده‌اند جمع کردم و بر حسب نوع شعر و ارتباط ایات بترتیب حروف الفبا مرتب ساختم و مقدمتی نیز کوتاه در شرح حال استاد بدان پیوستم و بدینگونه دفتر کی از اشعار باز مانده سیدالشعراء لیبی پرداختم، باشد که قبول خاطر خداوندان ذوق و شعر و ادب افتد. در خاتمه ذکر این نکته بجا می‌نماید که قسمتی از این اشعار با مقدمه آن سابقاً در سال هشتم مجله مهر بطبع رسیده است.

زندگانی لیبی

از احوال لیبی مانند مقدار اشعار وی اطلاعی چنانکه باید نداریم و صاحبان تذکره نیز در شناخت وی چیزی مهم ندارند. آنچه در این مقدمه آورده میشود استنباطی از اقوال خود شاعر است و التقاطی از مجموع اقوال صاحبان تذکره و چون غرض اصلی ذکر اشعار اوست نه شرح زندگانی وی بدینجهت جانب تحقیق احوال و مقام سخنندانی او را بیش از آنچه من باب مقدمه لازم مینمود فرو گذاشتیم. سید الشعراء اوستاد لیبی، سخنور است از مردم خراسان، از اقران فرخی و منوچهری و عنصری، دوست شاعر سیستانی و معادی ملك الشعراء دربار غزنوی، نه زمان زادش معلومست و نه تاریخ درگذشتنش، آنچه مسلم است در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری در قید حیات بوده و قطعاً پس از مرگ فرخی یعنی پس از سال ۴۲۹ بدرود زندگی گفته است، چه در تأثر از مرگ سخنور سیستانی شعری دارد و آن شعر که قسمتی از زندگانی او را روشن میسازد در کتاب ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی که هم در این سالهای اخیر یافته شد و بچاپ رسید، از دستبرد حوادث محفوظ مانده است و ما در جای خود بنقل آن خواهیم پرداخت.

محمد عوفی ذکر لیبی الادیبی در سلك الشعراء آل سبکتکین کند و گوید ۲: «لیبی ادیبی لیب و شاعری عجیب بود، نظمش رایق و در فضل از اقران فایق. مداح امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین رحمه الله بود و در مدح آن شاه نیکخواه نامجوی. تاخر مداح پرور این قصیده گفته و داد سخن بداده: چو بر کندم دل از دیدار دلبر... الخ».

هدایت در مجمع الفصحاء آرد ۳: «لیبی از قدمای شعرا و حکما بوده است.

۱ - سید الشعرائی و اوستادی لیبی را مسعود سعد سلمان متذکر است در قصیدتی که باقتضای وی ساخته و گفته:

درین قصیده که گفتیم من اقتفا کردم
با اوستاد لیبی که سید الشعر است.

۲ - لباب الالباب چاپ براون (ج ۲ ص ۴۱-۴۰) ۳۰ - مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۴۹۴)

از حالات و مقالاتش استحضاری چندان حاصل نیامد الا اینکه صاحب فرهنگ^۱ بعضی ابیات او را بر سیل استشهاد تصحیح لغات ثبت کرده و صاحب تاریخ آل غزنویه ابوالفضل بیهقی در اختلال حال محمد بن محمود بروجه مناسبتی در ضمن حکایتی این قطعه او را بتحریر آورده: کاروانی همی ازری بسوی دسکره شد... الخ، و از پس این قطعه نه بیت دیگر نیز بنام وی ثبت کرده است.

آنچه از لباب الالباب عوفی و مجمع الفصحاء نقل شد، سوای قطعه منقول از ترجمان البلاغه که زنده بودن لیبی را در سال ۴۲۹ قطعی میسازد، مجموع اطلاعاتیست که از گفته صاحبان تذکره بر می آید و تنها چیزی که میتوان بر این اطلاعات افزود استنباطی است از متن قصیده راثیه بر جای مانده شاعر و در این باب مرحوم ملک الشعراء بهار مقالته ممتع پرداخته که در شماره سوم سال سوم مجله آینده بچاپ رسیده است و مابا آنکه در نگارش این قسمت از آن فایده برده ایم خوانندگان عزیز را بملاحظه آن مقاله توصیه میکنیم و پیش از بیان نکات مستنبطه از قصیده به بیان ماخذ آن میپردازیم:

۱- قدیمترین ماخذ قصیده لیبی لباب الالباب محمد عوفی^۲ است اما در این کتاب بیش از سی و سه بیت از مجموع ابیات قصیده حاضر نیامده است یعنی ابیات: ۱-۳
 ۶- (مصراع نخستین ۲۱ با مصراع دوم ۱۱) - ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۰ - (مصراع نخستین ۱۱ با مصراع دوم ۲۱) - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
 ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹
 از متن حاضر.

۲- بنا به تحقیق مرحوم بهار^۳ این قصیده را (۵۶ بیت آنرا که عبارت از تمام قصیده حاضر با استثنای ابیات ۱۴ و ۵۸ و ۵۹ باشد) مرحوم لسان الملك سپهر از ماخذ دیگری غیر از لباب الالباب عوفی بدست آورده و بر پشت نخستین ورق از يك نسخه خطی دیوان منوچهری با ذکر انتساب آن بمنوچهری یا فرخی بخط خویش

۱- از فرهنگ ظاهرآ مراد فرهنگ جهانگیری است. ۲- لباب الالباب چاپ براون (ج ۲ ص ۴۱-۴۰).
 ۳- مجله آینده سال سوم، شماره سوم.

ثبت کرده و همین نسخه است که مورد استفاده رضاقلی خان هدایت صاحب مجمع الفصحاء در نقل پنجاه و شش بیت فوق در دیوان منوچهری که گرد آورده اوست قرار گرفته .
 ۳- در مجمع الفصحاء هدایت ۱ ذیل شرح حال فرخی و هم بنام وی ۲۸ بیت از این قصیده آمده است ، یعنی ابیات : ۱ - ۲ - ۳ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۸
 ۲۶ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۷ - ۴۸
 ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ از نسخه حاضر .

۴- در دیوانهای خطی جدید منوچهری ۲ و دیوانهای چاپی وی ۳ پنجاه و شش بیت از این قصیده بنام منوچهری در جست با اندک اختلافی در ترتیب ابیات که بدان اشاره خواهد شد ، یعنی همه ابیات قصیده حاضر باستانی سه بیت ۱۴ و ۵۸ و ۵۹ که این سه بیت در لباب الالباب آمده است و چنانکه گفتیم در این مورد هدایت از نسخه لسان الملك سپهر استفاده کرده و بدون اشاره بگوینده اصلی قصیده و باز بدون توجه باینکه قسمتی از آنرا در کتاب خود مجمع الفصحاء ذیل شرح حال فرخی و بنام او آورده است ، هنگام گردآوری دیوان منوچهری آنرا باین شاعر منسوب داشته و چون در مجمع الفصحاء نه ذیل شرح حال لیبی ۴ متذکر این قصیده است و نه ذیل شرح حال منوچهری در همان کتاب از این قصیده چیزی و بدان اشارتی است و نه ذیل شرح حال فرخی بسراينده اصلی یعنی لیبی و نه بمنوچهری اشارتی شده ، بصحت گفته مرحوم ملك که مأخذ هدایت در این مورد فقط نسخه سپهر است اعتماد توان کرد . مأخذ هدایت در نقل قصیده مذکور بنام منوچهری روایت سپهر است اما در نقل قسمتی از قصیده بنام فرخی برخلاف تصریح مرحوم بهار در مقاله خود ، روایت سپهر نیست زیرا اگر مأخذ وی همان روایت بود اولاً آنرا سرودست شکسته و باختصار نقل نمیکرد و ثانیاً توضیحی باصراحت تمام ضمن ذکر مدوح حقیقی درباره آن نمیداد ،

۱- مجمع الفصحاء (۱ ص ۴۴۵) . ۲ - یعنی نسخه که بعد از هدایت و بر اساس نسخه گرد آورده او نوشته شده ، چه نسخ قدیم فاقد این قصیده اند . ۳ - باستانی چاپ اخیر آن که در سال ۱۳۲۶ خورشیدی بکوشش نگارنده تصحیح و طبع گشته و در آن اشارت رفته است که قصیده از لیبی است .
 ۴ - (ج ۱ ص ۴۹۴) .

ثالثاً از اقتساب آن بمنوچهری که مورد اشاره لسان الملك سپهر بود لا اقل سخن می گفت .

عوفی قصیده مورد بحث را در مدح امیر ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین دانسته است ، اما بدلیل آنکه در مقاله مرحوم بهار مندرج است این گفته عوفی بر اساسی نیست و قول هدایت در صدر قصیده بدین عبارت ۱ : « همانان نخستین قصیده ایست که بمدح ابوالمظفر محتاج چغانی گفته و از آنجا بخدمت امیر نصر و سلطان محمود افتاده چنانکه از چهار مقاله نظامی عروضی علیه الرحمة این فقره نوشته شده ، بصواب اقرب مینماید بلکه صحیح همین است که بمدوح امیر ابوالمظفر چغانی باشد ، منتهی هدایت خود یا مأخذی که از آن نقل کرده ، ندانسته قصیده مذکور را از فرخی گمان برده اند و چون اشاره بچهار مقاله نظامی عروضی کرده ، پیدا است که این قصیده را با قصیده نونیه فرخی ۲ اشتباه کرده است بعبارت بهتر عوفی در شناساندن بمدوح و هدایت در سراینده قصیده مورد بحث با اشتباه رفته اند ، چه قصیده مورد بحث علی التحقیق سروده لیبی است و هم علی التحقیق در مدح ابوالمظفر احمد بن محمد ملقب بفخر الدوله از آل محتاج والی چغانیان و پیدا است علاوه بر آنکه مأخذ نقل این دو تذکره نویس در این مورد مختلف است هدایت که مدتها پس از عوفی میزیسته ، بکتاب وی یعنی لباب الالباب نیز در این مورد برخورد نکرده است که سراینده واقعی قصیده را بشناسد ، تا هنگامیکه آنرا از روایت سپهر در دیوان منوچهری و بنام او ثبت میکرد و یا از روایت دیگری در مجمع الفصحاء بنام فرخی می آورد ، در هر مورد ذکر مورد دیگر میکرد و خواننده را بدان توجهی میداد و از گوینده حقیقی یعنی لیبی نامی میبرد ، نتیجه آنکه هدایت بعلمت عدم دقت در نسبتی که سپهر داده و عدم تطبیق آن با چهار مقاله عروضی ، در کتاب مجمع الفصحاء و در دیوان منوچهری گرد آورده خود مایه اشاعه این اقتساب ناصواب گشته است و یا چنانکه مرحوم بهار گفته وی یا سپهر بعلمت یکنواختی مضمون و زمینه این قصیده بابرخی از قصاید منوچهری و فرخی دچار این اشتباه شده اند زیرا سبک قصیده و

۱ - (ج ۱ ص ۴۴۵) . ۲ - بدین مطلع :

باحله تنیده زدل بافته زجان .

با کاروان حله بر قدم زسیستان

ریزه کاریهای آن از لحاظ روانی و صافی اشعار و انسجام و استحکام کلمات باقصیده نونیه فرخی ۱ که هم در مدح امیر چغانی است شباهت دارد و از لحاظ مضمون که مشتمل بر وداع شاعر با دلبر و برنشستن وی و طی صحاری و براری و وصف شب و ذکر منازل قمر و ستارگان و طلوع ماه یا خورشید و رسیدن بدر بار ممدوح و ختم قصیده به بیان محامد اوست بقصاید نونیه ۲ و لامیه ۳ منوچهری همانند میباشد و همین همانندی مایه و پایه حدس نا بجای نویسندگان و ناقلین فوق شده است .

ظاهراً عوفی نیز که لیبی را شاعر دربار غزنوی بحساب آورده است بدون دقت در کنیه ممدوح قصیده ویرا در مدح امیرزاده غزنوی ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین سبکتکین گمان برده و بعقیده نگارنده باز برخلاف تردید مرحوم بهار در اینکه لیبی شاعر آل سبکتکین نیست ، از پیوستگی لیبی با فرخی و دویستی که در رثاء وی ساخته و معاداتی که با عنصری داشته بعید نمی نماید که لیبی از دربار چغانیان بدربار غزنویان پیوسته باشد و عبارت بهتر ، دور نیست که او را سرگذشتی باشد همانند فرخی و بسا که باب آشنائی و ارادت این دو که تامرگ شاعر سیستانی بردوام بود ، در چغانیان یعنی کنار جیحون بدان سوی آب مفتوح شده و از آنجا بدین سوی آب کشیده شده و بدین دلیل عوفی در شمردن وی در سلك شعرای آل سبکتکین محق باشد . قرینه دیگر صحت این مدعا معاداة لیبی با عنصری ملك الشعراء دربار است که ظاهر امجالی بشاعر از سفر آمده نمیداده است که در دستگاه سلطنت محمودی و مسعودی عز و جاهی یابد و حق سخندانان وی را چون دیگران بواجبی بگذارند ، با اینحال اینهمه را تا یافت شدن سندی معتبر بقید احتیاط باید تلقی کرد و نتیجه استنباط از قصیده و قصه مورد بحث را محصور به پیوستگی شاعر بدربار چغانیان و مداحی امیر ابوالمظفر چغانی و دوستی وی با فرخی و کینه ورزی با عنصری و حیات داشتن حین فوت فرخی (۴۲۹ هجری) دانست .

- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱ - بمطلع : با کاروان حله بر فتم زیستان | با حله تنیده ز دل بافته ز جان . |
| ۲ - بمطلع : شبی کیس و فرو هشته بدامن | پلا سین معجر و فیرینه کـرزن . |
| ۳ - بمطلع : الا یا خیمگی خیمه فروهل | که پیشاهنگ بیرون شد زمزل . |

از شرح زندگانی لیبی که بگذریم وی شاعر است استاد و توانا، شعرش از لحاظ اشتمال بر مضامین شعری قوی و از نظر استعمال لغات ادبی و رایج عصر غنی و از حیث اوزان و قوافی و اهاجی و کیک باشعار برخی از شاعران مثنوی سرای قرن چهارم همانند . سبکی دارد در لطف و سادگی و فخامت و انسجام و نکوئی اسلوب و طبیعی بودن معنی و بلاغت کلام و جودت نظم میانه سبک فرخی و رودکی و در اتخاذ زمینه خاص قصاید بتبع برخی قصاید عرب چون منوچهری و در استواری و استحکام بنیان کلام چون عنصری . در نظم قصاید جانب فصاحت و سلاست را مراعات میکرده و پای بند صحت و انسجام کلمات و عبارات بوده ، تشبیهات وی در حد اعتدالی خوبی و دقت است و در نظم سخن معتقد که : «سخن که نظم کنند آن درست باید و راست» . خود اگر چه مبتکر سبکی خاص و ویژه نیست اما مقتدای سخنوران نامی قرون بعد نظیر مسعود سعد و دیگرانست که پیش سخندانیش سر بگوشش فرو برده و در نظم کلام بوی و سخن وی اقتدا و اقتفا کرده اند .

از آیات پراکنده بازمانده او پیداست که مثنویاتی بیحور مختلف داشته و چون غالب شعرای عصر خود از مبانی فرهنگ و تمدن و ادب قبل از اسلام بی بهره نبوده و بالا اقل گوش او بشنیدن و زبان او بگفتن فرهنگ و هنر ایران باستان آشنائی داشته است .

باری از این شاعر نامی سخن گستر بردوی هم از قصیده و قطعه و اشعار پراکنده علی العجالة نزدیک دو بیت بیشتر بدست نکرده ایم که بترتیب بدنبال این مقدمه آن قصیده و قطعه و آیات را نقل خواهیم کرد .

در خاتمه متذکر میشویم که در نیت قصیده لیبی چون به نسخه سپهر جزاز طریق مقاله مرحوم بهار دسترسی نداشتیم بهتر آن دیدیم که با استفاده از مندرجات مقاله مذکور بار دیگر بمقابله دقیق مندرجات لباب الالباب و نسخه چاپی دیوان منوچهری (چاپ سال ۱۲۸۵) و یکی از نسخ خطی جدید قابل اطمینان وی و مندرجات مجمع-

۱- نظیر اینکه گوید: از اطاعت با پدر زردشت پیر خود به نیک آفرنگان گفته است؛

با نظیر این بیت: گویند نخستین سخن از نامه پازند آنست که با مردم بداصل مییوند.

الفصحاء ذیل شرح حال فرخی دست ز نیم و اینک پنجاه ونه بیت قصیده حاضر بدین کیفیت با ذکر مآخذ و باز نمودن موارد اختلاف نسخ و برخی توضیحات مفید و تصحیحات لازم ذیلا از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد. و نیز تذکر این نکته را بیفایده نمیدانند که در مقاله مرحوم ملک (مندرج در مجله آینده) بیت بیست و دوم قصیده (بحسب متن حاضر) ساقط شده، یعنی آنجا پنجاه و هشت بیت بیشتر نیامده است.



۱ = قصیده

۱ چو برکندم دل از دیدار دلبر ۱
 تو گویی داغ سوزان بر نهادم
 شرردیدم که بر رویم همی جست
 مرا دید آن نگارین چشم گریان
 ۵ بچشم اندر شرار آتش ۶ عشق
 مرا گفت آن دلارام [ای] بی آرام ۷
 ز جابلسا به جابلقا ۹ رسیدی
 سکندر نیستی لیکن دوباره
 ندانم تا قرا چند آزمایم
 ۱۰ مرا در آتش سوزان ۱۰ چه سوزی
 نهادم ۲ مهر خرسندی بدل بر
 بدل کزدل بدیده درزد آذر ۳
 زمزگان همچو سوزان ۴ سونش زر
 جگر بریان، پراز خون ۵ عارض و بر
 بچنگ اندر عنان خنگ رهبر ۳
 همیشه تازیان ۸ بی خواب و بی خور
 همان از باختر رفتی به خاور ۳
 بگشتی در جهان همچون سکندر ۳
 چه مایه یینم از کار تو کیفر ۳
 چه داری عیش من بر من مگر ۳

۱ - در نسخه سپهر : دلداز . ۲ - مجف ، (یعنی مجمع الفصحاء ذیل شرح حال فرخی) : نهاده .
 ۳ - عوفی این بیت را ندارد . ۴ - عوفی : سوزن . ۵ - نسخه خطی و چاپی دیوان منوچهری : بریان و
 برخون . ۶ - نسخه خطی منوچهری : شرار از آتش . ۷ - نسخه خطی و چاپی منوچهری : مرا گفتا
 دلارام بی آرام : سپهر : مرا گفت آن دلارام بی آرام . متن تصحیح مرحوم بهار است . ۸ - نسخه خطی و
 چاپی منوچهری : چه داری مر مرا . ۹ - نسخه چاپی منوچهری : ز جابلقا به جابلسا . ۱۰ - آغاز این قصیده
 یاد آور قصیده ایست از مسعود سعد بطلع :

لب زلف عشق خشک و دیده زخون تر

روز و دایع من اند آمد دلبر

تا آنجا که گوید :

در سفری و نهاده دل بسفر بر

گفت مرا ای شکسته عهد شب و روز

گیتی کردی همی مگر چو سکندر

ملکت جوئی همی مگر چو سلیمان

و پیداست که مسعود سعد را باشعار لیبی نظری بوده است چنانکه قصیدتی نیز باقتضای وی

سروده و مصرعی اذارتضمین کرده و بدان اشارت درت و باز برود . ۱۰ - شاید : هجران .

فرود آ زود زین زین و بیارام ۱
 فغان زین باد پای کوه دیدار ۳
 همانسا از فراقست آفریده
 خورد زینسو کشید و عشق زانسو
 ۱۵ بدلبز گفتم ای از جان شیرین
 سفر بسیار کردم راست گفتمی
 بدانم سرزنش کردی روا بود
 منخور غم میروم درویش زینجا
 برفت از پیشم و پیش من آورد
 ۲۰ رهی دور ۱ و شبی تاریک و تیره
 هوا اندوده رخساره بدوده ۱۱
 گمان بردی که باد اندر پرا کند
 خم شوله ۱۳ چو خم زلف جانان
 فرو نه یکسر و برگیر ساغر ۲
 فغان زین رهنورد هجر گستر
 که دارد دور مارا یک زد دیگر ۴
 فرو ماندم من اندر کار مضطر ۵
 مرا بایسته تر روز عمر خوشتر ۶
 سفرهایی همه بی سود و بی ضرر ۴
 گذشتست ۷ از گذشته یاد ماور ۴
 ولیکن زود باز آیم توانگر ۸
 بیابان بر ره انجامی مشر ۴
 هوا چون قیر وزو هامون مقیر ۱۰
 سپهر آراسته چهره بگوهر ۱۲
 بروی سبز دریا برگ عبهر ۴
 مفرق گشته اندر لؤلؤ تر

- ۱- عوفی : فرود آ زود و زین رازین بیارام ؛ سپهر : کله داری این باره بی آرام ؛ نسخه
 خطی و چاپی منوچهری : کله داری بر این باره بیارام . متن تصحیح مرحوم بهار است . ۲- در عوفی
 این مصراع بدنبال مصراع اول بیت ۲۱ آمده است ؛ نسخه چاپی منوچهری : فرو نه یکدم . ۳- سپهر : فغان
 زین باد پیا کوه دیدار ۴- عوفی این بیت را ندارد . ۵- این بیت فقط در عوفی آمده است . ۶- نسخ
 خطی و چاپی منوچهری و سپهر : مرا بایسته تر بسیار و خوشتر . ۷- نسخه خطی منوچهری : گذشته .
 ۸- در سپهر و نسخه خطی منوچهری : ازین رفتن نگر تاغم نداری که زی تو زود باز آیم توانگر .
 ۹- بجز عوفی : رهی صعب و . ۱۰- عوفی و سپهر : هوا فیروز و هامون چون مقیر ؛ متن از
 مجف و نسخ خطی و چاپی منوچهری است . ۱۱- در عوفی این مصراع با مصراع دوم بیت ۱۱ تشکیل
 بیتی داده است . ۱۲- در سپهر این بیت پس از بیت ۲۷ آمده است . متن بر طبق نسخ خطی و چاپی
 منوچهری است واضح مینماید و در عوفی چنانکه گفتیم دو مصراع این بیت م پراکنده است و
 هر یک در جای قرار دارد . ۱۳- عوفی : شوکه . شوله از منازل قمر و آن دو ستاره است
 روشن در دم عقرب که تازیان آن را حةالعقرب گویند (منتهی الارب) .

بتسارك بر نهاده ۲ غفر ۲ مغفر
 كه اندر قعر او بگذشت لشكر
 نهاده دسته زير و پهنه از بر ۴
 چه كوئی گوی شاید بودن ایدر ۵
 برنگ روی مهجوران مز عفر
 شد از انوار ۷ او گیتی منور
 روان مدهوش و مغزودل مفكر ۴
 كه در غرقاب ۱۰ مرد آشنا و
 بسجده پیش یزدان گر و گرتنه ۴
 خروشان و بی آدام و زمین در
 شده هامون بزیر او ۱۲ مقرر ۱۳
 نهاده بسر کران باختر سر
 ز گرمای ۱۵ حزیران گشته لاغر
 زهرچ اندر جهانست او جواتر ۱۷

مکمل گوهر اندر تاج اکلیل ۱
 ۲۵ مجرّه چون بدریا راه ۳ موسی
 بنات النعش چون طبطاب سیمین
 همی گفتی که طبطاب فلک را
 زمانی بود مه برزد سر از کوه ۶
 چو زر اندود کرده گوی سیمین
 ۳۰ مرا چشم اندر ایشان خیره مانده ۸
 بریگ اندر همی شد باره ز انسان ۹
 برون رفتم ز ریگ و شکر کردم
 دمنده ازدهایی پیشم آمد
 شکم مالان بهامون بر ۱۱ همی رفت
 ۳۵ گرفته دامن خاور بدنبال
 بیاران بهاری بوده فریه ۱۴
 از و زاده ست هرچ اندر جهانست ۱۶

- ۱ - اکلیل از منازل قمر و آن چهار ستاره است . ۲ - نسخه خطی و چاپی منوچهری و مجف :
 غفره . و غفر از منازل قمر و آن سه ستاره است . ۳ - عوفی : بدریا بار . ۴ - عوفی این بیت را
 ندارد . ۵ - نسخه خطی منوچهری : چه کوئی گوی شاید بردن : چاپی : چو گوی گو ... بردن .
 ۶ - مجف : زمانی رفت مه سر برزد از کوه : نسخ دیگر بجز عوفی : ... سر برزده از کوه . ۷ - بجز
 عوفی : شد از دیدار او . ۸ - نسخه خطی منوچهری : مانده خیره : نسخه چاپی : مانده خیره .
 ۹ - بجز عوفی : باره تازان . ۱۰ - بجز عوفی : چو در غرقاب و گر و گر ... عادل . ۱۱ - مجف
 و نسخه خطی و چاپی منوچهری : بهامون در . ۱۲ - نسخه چاپی منوچهری و مجف : آن . ۱۳ - این
 بیت در سپهر و نسخه خطی و چاپی منوچهری مقدم بر دو بیت قبل ضبط شده است . ۱۴ - نسخه
 خطی منوچهری : ... گشته فریه : نسخه چاپی : ... گشته فریه : بهاران گشته فریه . ۱۵ - مجف :
 بگرمای . ۱۶ - نسخه خطی و چاپی منوچهری : هر چه اندر جهان باز : عوفی (در هر دو
 مصراع) : هر چه . و این مصراع یاد آور « ومن الماء کل شیء حی » است . ۱۷ - در نسخه چاپی
 منوچهری این بیت مقدم بر بیت قبل است .

شکوه آمد مرا و جای آن بود
 مدیح شاه بر خواندم بجیحون ۲
 ۴۰ تواضع کرد بسیار و مرا گفت
 که من شاگرد کف راد آنم ۵
 بفر شاه از ویرون گذشتم ۶
 وز آنجا تا بدین درگاه گفتمی
 همه بالا بر از دیبای رومی
 ۴۵ کجا سبزه است برفرقش مقعد (؟)
 یکی چون صورت مانسی منقش
 تو گفتمی هیکل زرد دشت گشته است
 گمان بردی که هر ساعت بر آید
 بدین حضرت بدانگونه رسیدم
 ۵۰ همان کاین منظر عالی بدیدم ۱۲
 کبوتر سوی جانان کرد پرواز ۱۳
 بنامه در نبشته ۱۴ کای دلارام
 بدرگاهی رسیدم ۱۶ کز بر او
 که حالی او دغانی بود منکر ۱ (؟)
 بر آمد بانگ از او ۳ الله اکبر
 زمن مشکوه و بی آزار بگذر ۴
 که تو ۶ مدحش همی بر خوانی از بر
 یکی موی ۸ از تن من ناشده تر
 گشادستند مر فردوس را در ۹
 همه پستی ۱۰ پر از کالای ششتر ۹
 کجا شاخست بر شاخش مشجر ۱ (؟)
 یکی چون نامه آزر مصور ۹
 ز بس لاله همه صحرا سراسر
 فروزان ۱۱ آتش از دریای اخضر ۹
 که زی فرزند یعقوب پیمبر ۹
 رها کردم سوی جانان کبوتر
 بشارت نامه زیر پرش اندر
 رسیدم دل بکام و کان بگوهر ۱۵
 نیارد در گذشتن خط محور ۱۷

۱ - عوفی این بیت را ندارد ؛ سپهر ؛ که خانی او ز خانی بود منکر ؛ نسخه چاپی منوچهری ؛
 که حالی او خیالی بود منکر . متن از نسخه خطی است و مرحوم بهار حدس زده است شاید ؛ که حالی
 او بحالی منکر ، باشد ولی در هیچ يك از این صور معنی استوار نیست . ۲ - بجز عوفی ؛ بر جیحون
 بخواندم . ۳ - معنی ؛ از آب . ۴ - این بیت در فرهنگ سروری بشاهد کلمه «مشکوه» آمده است
 و بدان اشاره خواهیم کرد . ۵ - بجز عوفی ؛ اویم . ۶ - عوفی ؛ که تر ؛ (شاید غلط مطبعی باشد) .
 ۷ - بجز عوفی ؛ از جیحون گذشتم . ۸ - نسخه چاپی منوچهری ؛ یکی مو . ۹ - عوفی این بیت را ندارد .
 ۱۰ - نسخه چاپی منوچهری ؛ همه بالا . ۱۱ - هیکل - بهارخانه ، بنفغانه ، معبد . ۱۲ - معنی ؛ فراوان .
 ۱۳ - عوفی ؛ بدین درگاه عالی چون رسیدم . ۱۴ - بجز عوفی . جانان بال بگشاد . ۱۵ - نسخه خطی
 و چاپی منوچهری ؛ در نوشته . ۱۶ - بجز نسخه چاپی منوچهری ؛ ... و کان گوهر . ۱۷ - عوفی ؛
 سپردم . ۱۷ - عوفی ؛ نیارد تندرقتن خط محور .

سرایى بد ۱ سعادت پیشكارش	زمانه چاكر و دولت كديور ۲
۵۵ بصدرا اندر نشسته پادشاهى	ظفر ۳ يارى به كنيت بوالمظفر
بتاجش بر ۴ نبشته عهد آدم	بتيفش در ۵ سرشته هول محشر
زن از از هيبت ۶ او بارگيرد	چه ۷ خواهدزادتمساح و غضنفر ۲
جهانرا خور كند روشن وليكن	زرای اوست دايم روشنى خور ۸
۵۹ زبار منت ۹ او گشت گويى	بدین كردار پشت چرخ چنبر ۸



۱ - نسخه خطى و چاپى منوچهرى : مر . ۲ - عوفى اين بيت را ندارد . ۳ - عوفى : طفسر (وشايد غلطچاپى باشد) . ۴ - عوفى . بنامش بر . ۵ - عوفى : بكينش در ؛ سپهر و نسخه خطى منوچهرى : بتيفش بر . ۶ - نسخه چاپى منوچهرى : كه زن از هيبت . ۷ - مجتب و نسخه چاپى منوچهرى : چو . ۸ - اين بيت فقط در عوفى آمده است . ۹ - عوفى : همت .

۲ = قطعه منقول در تاریخ بیهقی^۱

ابوالفضل بیهقی در فصل «بردن امیر محمد را بقلعه مندیش» گوید ۲ و
 امیر را (یعنی محمد بن محمود غزنوی را) براندند و سواری سیصد و کوتوال قلعه
 کوهتیز با پیاده سیصد تمام سلاح را با او [و] نشانند حرما را در عماریهها و حاشیت را
 بر استران و خران و بسیار نامردمی رفت در معنی تفتیش و زشت گفتندی و جای آن
 بود که علی ای حال فرزند محمود بود و سلطان مسعود چون بشنید نیز سخت ملامت
 کرد بگتکین را ولیکن باز جستی نبود و آن استاد سخن لیبی ۳ شاعر سخت
 نیکو گفته است درین معنی - والایات :

کاروانی همی ازری بسوی دسکره ۴ شد	آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد ۵
گله دزدان ازدور بدیدند چو آن ۶	هر یکی زیشان گفتی که یکی قسوره ۷ شد
آنچه دزدان را رای آمد بردند و شدند	بد کسی نیز که با دزد همی یکسره شد
رهروی بود در آن راه درم ۸ یافت بسی	چون توانگر شد گفتی ۹ سخنش نادره شد
هر چه پرسیدند او را همه این بود جواب :	کاروانی زده شد کار گروهی سره شد

۱ - این قطعه چنانکه متذکر شدیم در مجمع الفصحاء ذیل شرح حال شاعر «ص ۴۹۴ ج ۱»
 نیز آمده است . ۲ - تاریخ بیهقی باهتمام دکتر فیاض و دکتر غنی (ص ۴ - ۷۳) . ۳ - نسخه :
 لیثی . ۴ - دسکره بگفته باقوت در معجم البلدان به معنی زمین هموار است و بر سه محل اطلاق میشده :
 ده بزرگی بنواحی نهر الملك در جانب غربی بغداد ؛ دهی بخوزستان و دهی در راه خراسان که
 این اخیر را دسکره الملك خواندندی بسبب بسیاری اقامت هرمز پسر شاپور پسر اردشیر بابکان ؛
 صاحب فرهنگ جهانگیری گوید نام هر شهر عموماً چون مدینه و مصر عربی و بطریق خصوصی
 نام شهرست از عراق عجم . در تاریخ طبری آمده است که هر قل ملک روم را صافی کرد و فرخان
 از روم هزیت شد و هر قل بیامد از پس فرخان و با ملک عجم حرب کرد ، ملک عجم بگریخت و بدسکره
 آمد و آنجا حصاری بود استوار و بسواد عراق اندر شهری از آن بزرگتر نبود . (که این دسکره
 ظاهراً آن باشد که باقوت در جانب غربی بغداد دانسته ، بهر حال دسکره در شعر لیبی دسکره
 ملک باید باشد) . ۵ - در فرهنگهای سروری و جهانگیری و رشیدی این بیت بشاهد کلمه
 دسکره آمده است با اختلاف مختصری که بدان اشارت خواهیم کرد . ۶ - نسخه : ... خران ؛
 در مجمع الفصحاء : از دور چو آن می دیدند . ۷ - قسوره یعنی شیر . ۸ - در مجمع الفصحاء : راه
 و درم . ۹ - در اصل کوی .

۳= دو بیت منقول در ترجمان البلاغه

گرفرخى ببرد چرا عنصرى نبرد پىرى بماند دىر و جوانى برفت زود
فرزايه يى برفت و زرفتنش هر زبان ديوانه يى بماند و زماندش هيچ سود .

۴= ابيات منقول در مجمع الفصحاء ۲

فداى آن قد و زلفش كه گوىى فروهشته است از شمشاد شمشار ۳

آن طره مشك ريز دلدار كرده است مرا بغم گرفتار

خوشا حال لحاف و بستر آهنگ كه ميگيرند هر شب ۴ در بورت تنگ ۵

بنده شاعران اكنونم آ نشان باد جمله در ...
آن من نيز هم به ... يكى زانكه من از ميانه بيرونم
آن من ... و آن ايشان ريش زانكه من شاعر دگر گونم ۶

۵= در ديوان مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵) شاعر نامى در قصيدتى بمطلع :
بنظم و نثر كسى را گرافتخار سزا است مراسم سزا است كه امروز نظم و نثر مراست

۱ - چاپ استانبول (س ۳۲) و اين دو بيت چنانكه گفتيم در رثاء فرخى شاعر متوفى بسال ۴۲۹ سروده شده است. ۲ - (ج اس ۴۹۴). ۳ - در اصل شمشاد و اين بيت بشاهد لغت شمشار در اسدى بنام زيبى (نسخه زيبي و زيبى) آمده است. ۴ - در مجمع الفصحاء : شها . متن از سرورى است. ۵ - اين بيت در فرهنگها بشاهد لغت «بستر آهنگ» نيز آمده است و ما در ردیف خود بدان اشاره خواهيم كرد. ۶ - اين سه بيت و بي مایه نمى نمايد كه از زيبي باشد اما چون هدايت بنام وي ثبت کرده بود احتياط را اينجا نوشتيم.

باستاد لیبی اقتفا و مصراعی از شعری تضمین کند و گوید :
 در این قصیده که گفتم من اقتفا کردم با استاد لیبی که سید الشعراست
 بر آن طریق بنا کردم این قصیده که گفت : «سخن که نظم کنند آن درست باید و راست».

۶- ابیات پراکنده در لغت نامه اسدی و مجمع الفرس

سروری و فرهنگ جهانگیری و رشیدی^۱

۱- بشاهد لغت بسیچیدن ، بمعنی ساز کار کردن ۲ :

بباید بسیچیدن این کار را پذیره شدن رزم و پیکار را.

۲- بشاهد لغت چنگلوك ۳ ، بمعنی کسیکه دست و پایش سست شده باشد و کز :

ای غوك ۴ چنگلوك چو پژمرده برگ كوك

خواهی که چون چكوك ۵ پری سوی هوا ۶ .

۱- ابیات منقول از فرهنگهای مختلف تکرار نخواهد شد ، از يك مأخذ (مثلا از سروری)
 نقل و بیاخذ دیگر اشاره میشود . از ذکر نسخه بدلها حتی المقدور خواهیم گذشت مگر آنجا که
 زاید نماید و همه جا روایت اصح را متن قرار میدهم نه نسخه خاصی را . نکته دیگر در مورد ذکر
 آنکه منقولات رشیدی از نسخه چاپ هند و منقولات جهانگیری از نسخه ایست خطی بدینجهت
 احتمال اختلاف مطالب با دیگر نسخ بعید نمی نماید . اختلاف شرح معانی لغات مورد استشهاد نیز
 نقل میگردد . ۲- این بیت تنها در سروری آمده است . ۳- در جهانگیری چنگلوك (با چ سه نقطه
 و کاف تازی) ضبط است بدون شاهی و در سروری (با جیم يك نقطه و کاف تازی) نوشته : آنرا
 گویند که از رنجوری دست بزانو نهد در وقت برخاستن و استعانت از دیوار و غیره کند و رشیدی
 نوشته : بمعنی کسیکه دست و پای او شل شده و خمیده شده باشد و این مرکب است از چنگ و لوك .
 ضبط متن از اسدی است . ۴- در رشیدی : غوك . ۵- در رشیدی چكوك و در بعضی از نسخ سروری
 چلوك ؟ ۶- در لغت نامه اسدی این بیت یکبار بشاهد همین لغت آمده است و بار دیگر بشاهد لغت
 چكوك بمعنی چكوك .

- ۳- بشاهد لغت تکثر ۱ بمعنی استخوان انگور :
- گریارند و بسوزند ۲ و دهندت بر باد تو بسنگ تکثری ۳ نان ندهی باب ترا ۴ .
- ۴- بشاهد لغت آروغ ، بمعنی بادی که از سینه و حلق بر آید ۵ :
- چون در حکایت آید بانگ شتر کند و آروغها ز ند چو خورد تریب و گندنا .
- ۵- بشاهد لغت فوگان ، بمعنی فقاغ ۵ :
- میبارد از دهانت خندو ایدون گویی که سرگشادند فوگان را .
- ۶- بشاهد لغت پریسای ، پری افسای ، یعنی آنکه افسون خواند از برای تسخیر جن ۶ :
- گهی چو مرد پریسای گونه گونه صور همی نماید زیر نگینه لبلاب .
- ۷- بشاهد لغت هسر ۷ بمعنی یخ :
- پیش من یکره شعر تو یکی دوست بخواند ۸ زان زمان باز هنوز این دل من پر هسر است ۹ .
- ۸- بشاهد لغت تیم ، بمعنی کاروانسرا ۵ :
- از شمار تو ... طرفه بمهر است هنوز و ز شمارد گران چون در تیم دودر است .
- ۹- بشاهد لغت لت ، بمعنی لغت و عمود ۱۰ :

- ۱- رشیدی ذیل لغات تکثر و تکس و تکسک گوید : تخم انگور که میان غروب یعنی دانه انگور باشد و لغت اول (یعنی تکثر) برای فارسی ، (تکثر) و اکثر برای فارسی گفته اند و صحیح (ای تازیست چه در سین مهمله او را بدل کنند نه فارسی را) . ۲- در رشیدی : بگویند ؛ جهانگیری : بگویند . ۳- رشیدی : تکثری . ۴- سروری این بیت را ندارد .
- ۵- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۶- این بیت فقط در اسدی و سروری هست .
- ۷- رشیدی گوید : اصح مسراست (بامیم) اما ذکر شاهد نکرده . ۸- اسدی : پیش من شعر یکی باریکی دوست بخواند ؛ نسخه دیگر اسدی : پیش من یکبار او شعر یکی دوست بخواند ؛ جهانگیری : پیش من باریک آن شعر یکی دوست بخواند . متن از سروری است . ۹- در سروری و جهانگیری نام سرابنده این بیت نیامده است و رشیدی اصلاً شاهد ندارد ، نام شاعر فقط در اسدی مـذکور است . ۱۰- در رشیدی بمعنی لگد زدن است و در جهانگیری بمعنی زدن ؛ سروری شاهد ندارد .

- رویت ۱ زدر خنده و سبلیت زدر تیز گردن زدر سیلی و پهلوی زدر لیت .
- ۱۰- بشاهد لغت مُرت ، بمعنی تهی و برهنه ۲ :
- فرمان کن ۳ و آهک کن و زرنیخ براندای بر روی و برون آد همه رویت رارت .
- ۱۱- بشاهد لغت غنج ، بمعنی جوال ۲ :
- وان بادریسه هفته دیگر غضاره شد و اکنون غضاره همچو یکی غنج پیسه گشت ۴ .
- ۱۲- بشاهد لغت کولک ، بمعنی کدویی که زنان روستا پنبه در او نهند ۲ :
- زن برون کرد کولک ازانگشت کرد بردوک و دوک ریسی ۵ پشت .
- ۱۳- بشاهد لغت کاواک ، بمعنی میان تهی ۲ :
- بجز عمود گران نیست روز و شب خورشش شکفت نیست از و ۶ گرشکمش کاواکست .
- ۱۴- بشاهد لغت بزشک ، بمعنی طیب ۲ :
- بر روی بزشک زن میندیش چون بود ۸ درست پیشیارت .
- ۱۵- بشاهد لغت آفرنگان ، بمعنی نسکی از زند ۹ :
- از اطاعت با پدر زردشت پیر خود بنسک آفرنگان گفته است .
- ۱۶- بشاهد لغت پیشادست ، بمعنی نقد ۱۰ :
- ستد و داد جز به پیشادست داوری باشد و زیان و شکست .
- ۱۷- بشاهد لغت شخائید ، بمعنی ریش کردن ۱۱ :
- چو بشنید شاه آن پیام نهفت ز کینه لب خود شخائید و گفت .

۱- درجه‌گیری و رشیدی : ریش . ۲- این بیت فقط در اسدی آمده است . ۳- در بیک نسخه از اسدی : فرمان بر . ۴- رجوع به لغت بادریسه و بیت شاهد آن شود . ۵- در اصل : دوك دوك ریسی . متن تصحیح علامه دهخداست و براسدی نیز درباره معنی کولک ایراد دارند که کولک چگونه از انگشت برون کنند . ۶- در بیک نسخه از اسدی : ازین . ۷- در لغت نامه اسدی این بیت بشاهد لغت پیشیار آمده است بمعنی فارورده بیمار که بزشک را بنمایند و بزشک (باب سه نقطه) نیز ضبط شده ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند ، متن از سروری است . ۸- در اسدی : هست . ۹- اسدی این بیت را ندارد . ۱۰- این بیت را اسدی ندارد ؛ در جهانگیری معنی کلمه همچنین است و رشیدی گوید : بعضی بمعنی نقد و بعضی بمعنی مقدمه گفته اند . ۱۱- اسدی و جهانگیری این بیت را ندارند ؛ رشیدی در معنی کلمه گوید : ریش کردن و خراشیدن ...

- ۱۸ - بشاهد لغت لست ، بمعنی چیزی قوی ۱ :
- گر سیر شدی ۲ بتا زمن در خور هست زیرا که ندارم ای صنم چیزی ۳ لست .
- ۱۹ - بشاهد لغت مُست ، بمعنی شگوه و گله ۴ :
- ای از ستهش توهمه مردمان به مست دعویت صعب منکر و معنیست سخت سمت ۵ .
- ۲۰ - بشاهد لغت فرخج ، بمعنی فزّه ، پلید و زشت ۶ :
- ای بلفرخج ساده همیدون همه فرخج نامت فرخج و کنیت ملعونت بلفرخج .
- ۲۱ - بشاهد لغت فرخج ، بمعنی رشوت :
- بدهم بهر يك نگاه رخس گر پذیرد دل مرا به فرخج ۷ .
- ۲۲ - بشاهد لغت خبز دو ، بمعنی جعل ۸ :
- آن روی وریش پر گه و پر بلغم و خدو ۹ همچون خبز دوئی که شود زیر پای پنخج .
- ۲۳ - شاهد لغت دند ، بمعنی ابله و بی باک و خود کامه ۱۰ :
- اندرین شهر بسی ناکس بر خاسته اند همه خر طبع و همه احمق و بی دانش و دند .
- ۲۴ - بشاهد لغت پازند ، بمعنی اصل کتاب و اوستا گزارش ۱۱ :
- گویند نخستین سخن از نامه پازند ۱۲ آنست که با مردم بد اصل مییوند .

۱ - اسدی : چیزی قوی و البان (۴) باشد ؛ جهانگیری ندارد ؛ رشیدی ؛ لست ، چیزی قوی و خوب و نیکو . ۲ - رشیدی ؛ گرسرد شدی . ۳ - اسدی ؛ جوزة ؛ علامه دهخدا « خرزه » تصحیح کرده اند . ۴ - جهانگیری و رشیدی بیت را ندارند . ۵ - اسدی ؛ صعب و منکر و معنیست خام و سست . ۶ - این بیت فقط در اسدی آمده است . ۷ - در جهانگیری دو مصراع این بیت مقلوبست و اسدی آنرا ندارد . متن از سروری است و در رشیدی نیز همین است . ۸ - اسدی گوید ؛ بتازی خنفسا بود ؛ جهانگیری و رشیدی ندارند . ۹ - سروری ؛ آن روی وریش بین که بر از بلغم و خیسوست ؛ متن از اسدی است . ۱۰ - این شعر فقط در يك نسخه از اسدی آمده است . ۱۱ - این بیت فقط در اسدی آمده است و معنی نیز درست نیست چه اوستا اصل کتاب دینی زردشتیان است و پازند تفسیر . ۱۲ - این مصراع در امر حوم ملك الشعراء بهار در قصیدتی بمطلع :

فروردین آمد سپس بهمن و اسفند
ای ماه بدین مزده در آتش فکن اسپند
تضمین کرده است و فرموده :
این شعر با این لیبی است که فرمود
گویند نخستین سخن از نامه پازند .

- ۲۵ - بشاهد لغت سرواد ، بمعنی شعر ۱ :
 دگر نخواهم گفتن همی ثنا و غزل
 که رفت یکسره بازار ۲ و قیمت سرواد .
- ۲۶ - بشاهد لغت افراز ، بمعنی بالا ۳ :
 ز بس رفعتش شاهباز خرت
 نیارد بر افراز او برپرد .
- ۲۷ - بشاهد لغت بادپیما ، بمعنی بیفایده و بی حاصل ۱ :
 یکی باد پیمای کم زن ۴ بود
 که از کینه باخویش دشمن بود .
- ۲۸ - بشاهد لغت پساوند ، بمعنی قافیۀ شعر ۵ :
 همه یاوه همه خام و همه سست
 معانی از چکاته تا پساوند ۶ .
- ۲۹ - بشاهد لغت پشنجیده ، بمعنی آب و خون و مثل آن پاشیده شده ۳ :
 بختجر همه تنش انجیده اند
 بر آن خاک خویش ۷ پشنجیده اند .
- ۳۰ - بشاهد لغت سکنجیده ، بمعنی تراشیده ۳ :
 ز تیرش رخ مه سکنجیده شد
 ز تیغش دل چرخ انجیده شد .
- ۳۱ - بشاهد لغت نیا ، بمعنی پدر پدر و پدر مادر ۱ :
 ز جودم جهانی پر آوازه شد
 روان نیا کان بمن تازه شد .
- ۳۲ - بشاهد لغت نوید ، بمعنی نالان شد ۸ :

۱- این شعر فقط در اسدی بانام شاعر آمده است ، سروری ورشیدی ندارند و در جهانگیری نام شاعر مذکور نیست . ۲ - جهانگیری : مقدار ۳ - اسدی این بیت را ندارد . ۴ - کم زن ، یعنی بی دولت . ۵ - سروری این بیت را بشاهد لغت پساوند (باباء يك نقطه) آورده است . علامۀ دهخدا در حاشیۀ نسخه اسدی چاپی خود افزوده اند «ظواهر امثال نشان میدهد که پساوند مقطع قصیده و غزل و غیر آن باشد نه قافیه ۵ . ۶ - اسدی : همه یاوه همه خام و همه سست - معانی با حکایت تا پساوند ؛ در جهانگیری : همه بوج و همه خام و همه سست معانی از چکاته تا پساوند ؛ در سروری : همه باد و همه خام و همه سست معانی باز گونه با پساوند ؛ در نسخه ای از جهانگیری : همه باد و ... معانی از چکاته تا پساوند . متن از نسخه اسدی آقای همایی است بشکل آقای پور داود و ضبط نسخه اخیر جهانگیری با ملاحظۀ اندک تصحیفی در چکاته و چکاته محبت آنرا تأیید میکند و از چکاته تا پساوند ، یعنی از مرتابین ۷ - رشیدی : خاک و خویش . ۸ - اسدی ندارد و مصحح لغت نامه اسدی در حاشیۀ ص ۱۱۳ این بیت را از رشیدی نقل کرده است ؛ جهانگیری نیز ندارد .

- ز درد دل آنشب بدانسان نوید که از ناله اش هیچکس نغنوید .
- ۳۳- بشاهد لغت هلیدن ، بمعنی فرو گذاشتن ۱ :
چو گرك ستمگر بدامت فتد هلیدن نباشد زرای و خرد .
- ۳۴ - بشاهد لغت دستکزه ، بمعنی شهری از عراق عجم ۱ :
کاروانی همی ازری بسوی ۲ دسکزه شد آب پیش آمد و مردم همه برقنطره شد
- ۳۵- بشاهد لغت پدندر ، بمعنی شوی مادر ۳ :
از پدر چون از پدندر دشمنی بیند همی مادر از کینه براو مانند مادندر شود
- ۳۶- بشاهد لغت نیاز ، بمعنی دوست ۴ :
ایا نیاز بمن ساز و مر مرا مگذار ۵ که ناز کردن معشوق دلگداز بود
- ۳۷- بشاهد لغت چاپلوس ، بمعنی فریبنده ۴ :
وان چاپلوس پسته گر ۶ خندان کت هر زمان بلوس پیراید .
- ۳۸ و ۳۹ - بشاهد لغت مکمل ۷ ، بمعنی گرمی سیاه که در آبست ۸ :
غلبه فروش خواجه که مارا گرفت باد(؟) بنگر که داروش زچه فرمود اوستاد ۹
گفتا که پنجپایک و غوک و مکمل بکوب درخایه هل تو چنگ خشنسار بامداد .
- ۴۰ - بشاهد لغت بادریسه ، بمعنی آن مهره که زنان بردوک زنند بوقت رشتن ۱۰ :
گر . . . ت از نخست چنان بادریسه بود

آن بادریسه خوش خوش چون دوک ریسه ۱۱ شد ۱۲ .

- ۱- اسدی این بیت را ندارد ۲- جهانگیری : کاروانی همه . . . و توضیحی در باره محل دستکزه داده است که قبلاً نقل کردیم ؛ سروری : کاروانی از روم سوی . . . رشیدی : کاروانی همی از روم سوی . . . متن از تاریخ بیبقی است و ما تمام قطعه را که این بیت مطلع آنست قبلاً نقل کردیم . ۳- این بیت فقط در سروری آمده و در لغت نامه اسدی چاپ آقای اقبال نیز با تصریح از سروری نقل شده است . ۴- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۵- اصل : مگذار . ۶- شاید : بسته گر . ۷- در رشیدی این کلمه مکل (بفتح تین و کاف فارسی) آمده است بدون شاهی و در جهانگیری بوزن خشن ضبط شده . ۸- این دو بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۹- در متن لغت نامه اسدی : استاد . قیاساً تصحیح شد . ۱۰- این بیت فقط در لغت نامه اسدی آمده است . ۱۱- نسخه : دیگ ریسه و بفرض صحت ضبط این نسخه ریسه همان هریسه است بمعنی حلیم که غذائیست معروف (از حاشیه اسدی چاپ آقای اقبال) . ۱۲- این بیت می نماید که دنباله بیستی باشد که ذیل کلمه غنچ نقل کردیم صرف نظر از اختلاف ردیف که قابل تبدیل نیز هست .